

۱۵۱۱۴۳۱

پناهگاه

مظرات استفان
«خائرات، نون آسام»

نوشته: ال. جی. اسمیت

ترجمه: بهنام حاجی زاده



نشر ویدا

سرشناسه	اسمیت، لیزا ج.
عنوان و نام پدیدآور	Smith, L. J. (Lisa J.)
مشخصات نشر	پناهگاه: خاطرات استفان، خاطرات خون آشام / نوشته ال. جی. اسمیت؛ مترجم بهنام حاجی زاده.
مشخصات ظاهری	تهران: ویدا، ۱۳۹۶.
شابک	۲۰۷ ص.
وضعیت فائیتنویسی	۹-۱۸۸-۲۹۱-۶۰۰-۹۷۸
یادداشت	فیفا.
یادداشت	عنوان اصلی: The vampire diaries, 2007
عنوان دیگر	کتاب حاضر از مجموعه تحت عنوان "The vampire diaries" به زبان فارسی ترجمه شده است.
موضوع	طرات استفان، خاطرات خون آشام.
موضوع	داستان های آمریکایی - قرن ۲۱.
شناسه افزوده	American fiction century-21st
رده بندی کنگره	اجی، ال. بهنام، ۱۳۷۱ - مترجم.
رده بندی دیویی	S ۳۲۰۲ ۸۳ پ ۹ ۱۳۹۶
شماره کتابشناسی ملی	۸۱
	۳۳-۳۵-۱۱



ویدا پبلش

پناه

«خاطرات استفان»

نویسنده	ال. جی. اسمیت
مترجم	بهنام حاجی زاده
ویراستار	مسعود ملکوری
طراح جلد	احسان اصفهانیان
صفحه آرا	افسون فهیمی
لیتوگرافی	نقره آبی
چاپ و صحافی	الفا
چاپ اول	۱۳۹۶
شمارگان	۱۱۰۰
شابک	۹۷۸ ۶۰۰ ۲۹۱ ۱۸۸ ۹
قیمت	۱۷۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است

Web: www.vidapub.com Email: vsfd@vidapub.com
Telegram: @vida_publishing Instagram: vidapublic

پخش انجام کتاب

تهران خیابان انقلاب خیابان ۱۲ فروردین خیابان روانمهر پلاک ۱۳۴

تلفن: ۰۹۱۲۱۲۲۹۵۶۰ همراه: ۶۶۴۱۰۷۳۱

پیشگفتار

پیش از آنکه کسی ببرد، جریان خونس شدت می گیرد، به رگ هایش فشار می آورد و پر از چیزهای می شود که از او انسان می سازند؛ آدرنالین، ترس، شوق زندگی. صدایی است نه ماننا ندارد، صدایی که قبلاً با اشتیاق و انتظار گشتن به آن گوش می دادم. اما این صدای که الان در گوش هایم می پیچید، مال قلب یک انسان نبود. آن حس سرد و حرارتی را که باعث می شد خون مقاومت ناپذیر باشد، نداشت. صدای قالب من. و برادرم بود. بار دیگر هردومان از مرگ جسته بودیم و حالا داشتیم به لندن می گریختیم. لندن که من دیده بودم شهر فریب و تباهی بود، جایی که زندگی آدم های معصوم از میان می رفت و خون همچون آب در خیابان هایش جاری بود. من و دیمون به آنجا می رفتیم تا جلویش را بگیریم. فقط امیدوار بودم بهایش زیاد سنگین نباشد.

همین چند ساعت پیش، ساموئل که خون آشامی واقعاً موزی و کینه جو بود، به من حمله و مرا رها کرد تا بمیرم. دیمون نجاتم داده بود. وقتی برادرم به زور وارد کلبه شد و پیش از سوختن تمام ساختمان در کام حریق مرا از آن بیرون کشید، انگار معجزه شده بود.

ولی خیلی وقت پیش از باور به معجزه دست کشیده بودم. راستش شانس بود. حالا هم بیش از همیشه به شانسم نیاز داشتم. اتکا به غریزه کافی نبود. غرایزم دفعات بی شماری مرا ناامید کرده و همیشه به مرگ شخصی منتهی شده بودند. اگر این بار هم مرا ناامید می کردند، می دانستم بعدش نوبت مرگ من خواهد بود. تنها کاری که می توانستم بکنم این بود که خودم را وسط این مبارزه با شیطان بیندازم و امیدوار باشم شانسم ته نکشیده باشد.